

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

قضا و قدر

در دیار بیکسی ، مرگ پدر
آتشی در سینه و ، بریان جگر
همچو سیمایی که ، مغز استخوان
آب سازد ، شست پا ، تا فرق سر
هر الم نابود و ، هر دردی دوا
تا قیامت ماند از این غم اثر
قدر بابا را نداند هیچ کس
گرچه باشد فاضل و صاحب نظر
کی شود از صد هزاران ، یک ادا
سُرمه چشمان شود گر ، خاک در
تا توانی ، خدمت والد نما
در دو عالم سرفراز و بهره ور
زخم کاری زدنم ، ناگهان
از مفاصل می جهد شور و شرر
در جوانی ، موی سر خاکستری
خیره چشمان و ، کمان گشته کمر
بحر طبعم ، آنچنان موج بود
باد و طوفان غرق بودی دور و بر
گرگ و کفتار و پلنگ از من فرار
حال گشته همچو آهو ، شیر نر
آنچه دل میخواست حاضر میشدی
یا به زور و یا رضا ، یا سیم و زر
خامه ای گر آمدی در دست من
محشری برپا ، ز هر زیر و زیر

فی البدیہہ ، باردیف ، و قافیہ
نخلِ فرہنگ و ادب را بارور
بس فضای خاطرِ یاران ز نظم
مینمودم از وفا ، پُر مُشکِ تر
از فصیحِ قوہ نطق و بیان
می پریدم آسمان ، بی بال و پَر
شرق و غرب و درشمال و درجنوب
هر ژغندی بود ، ما را اسپ و خر
از بدیِ حادثہ ، پای خرم
ناگهان لنگ و ولی ، من بیخبر
ماتمِ مرگِ پدر از یکطرف
هر برادر ، دادہ ما را جامِ زہر
یوسف اندر چہ فتاد از دستِ کہ
قسمتِ ما ، گشتہ از او بیشتر
او جفا دید از برادر ہا ، و ، ما
بر علاوہ ، خویش و قوم و از پسر
خرمنِ ہستیِ ما ، آتش زدند
آشنایان ، در سفر ، حتی حضر
ہرکہ را دستی گرفتیم از وفا
سوخت از ما ریشہ و برگ و ثمر
ای دریغا ، قسمتِ ما اینچنین
شاید از حکمِ قضا و از قدر
ہمدمِ بابلِ شدی زاغ و زغن
بادلِ پسرِ عُقدہ مانندِ حجر
طعمہ ہر کرگی لاشِ ہوس
بر حلالِ لقمہ ، کی باشد نظر
بُوم دارد طعنہ ہا ، بر عندلیب
زانکہ نبود در خورش ، کارِ دگر
کارِ تقدیر است و بیدادِ فلک
تا نصیبِ ما شدی ، این خیر و شر
« نعمتا » حرفِ دلت پنهان مکن
طبعِ تو شیرینتر از شہد و شکر